خاطره‏هاى ماندگار

علامه طباطبايى ميزبان معرفت

تهيه و تنظيم: سعيده غروى

روزهاى ماه «ذيحجه» 1321 ق. يكى پس از ديگرى مى‏گذشت و دل‏هاى شيفتگان بيت الله در هواى حرم الهى «لبيك شوق» به سر مى‏داد. ياد عرفات و نام مشعر عطش ديدار به جان‏ها انداخته بود.

ناگاه «كعبه كرامت الهى» زيبا چهره‏اى نورانى را در آغوش پدر و مادرى مهربان نهاد. گويى بار ديگر«زمزم» لطف خداوندى رخ نشان داده بود. آرى طفلى ديده به جهان گشود كه نور سيادت بر سيماى بلورينش و آينده‏اى روشن را خبر مى‏داد. نام او را«محمد حسين» نهادند و آن را به تبرك نام «جد و فرزند»مايه بركت شمردند. زيرا خاندان محمد حسين، خانواده‏اى اصيل بود كه هماره بيرق بزرگى در دست داشته و شهر تبريز لبريز از نام آنان بود. «سراج‏الدين عبدالوهاب» جد معروف اوست كه با وساطت وى، نبرد خونين دولت ايران و عثمانى در سال 920 قمرى پايان يافت و مرحوم «ميرزا محمد تقى قاضى طباطبايى» شخصيت ديگرى است كه از قرن‏ها پيش تا كنون شرافت و بزرگوارى را از آنِ خاندان بزرگ قاضى طباطبايى تبريز كرده است.

طفوليت و توفان حوادث‏

بيش از پنج بهار از عمر عزيزش نگذشته بود كه مادرى مهربان و با فضيلت را از دست داد. بغض غم و اندوه بى مادرى او را رها نكرده بود كه گرد يتيمى بر وجودش سنگينى كرد و از ديدن روى پدر نيز محروم شد. همراه با برادر كوچكتر خود تنها ماند، اما هماره دست لطف خداوندى سايه بان مرحمتى بر سر او بود.

صرف و نحو و معانى وبيان را نزد استاد خويش مرحوم شيخ محمد على سرابى آموخت و پس از آن با گامى بلند و همتى فراتر، سطوح عالى در فقه، اصول، فلسفه و كلام را در زادگاه خود، نزد اساتيد آن خطه تحصيل كرد. او خود از روزگار تحصيل خود چنين مى‏گويد:

«در اوايل تحصيل كه به نحو و صرف اشتغال داشتم، علاقه زيادى به ادامه تحصيل نداشتم و از اين روى هر چه مى‏خواندم، نمى‏فهميدم... پس از آن يك بار عنايت خدايى دامنگيرم شده، عوضم كرد. در خود يك نوع شيفتگى و بى تابى نسبت به تحصيل كمال حس نمودم، به طورى كه از همان روز تا پايان تحصيل كه تقريباً هجده سال كشيد، هرگز نسبت به تعليم و تفكر، احساس خستگى و دلسردى نكردم و زشت و زيبايى جهان را فراموش كردم... در خورد و خواب و لوازم ديگر زندگى، به حداقل ضرورى قناعت نموده، باقى را به مطالعه مى‏پرداختم. بسيار مى‏شد - به ويژه در بهار و تابستان - كه شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه مى‏گذراندم...»

عشق و شور به تحصيل و تكامل استاد را بر آن داشت كه از شهر خويش رو به سوى سيناى اسرار، «نجف اشرف» هجرت كند، تا از شراب عشق على (عليه‏السلام) جامى نوشيده و طريق معرفت و راه رستگارى را بهتر و بيشتر بپيمايد.

با اولين نگاه به قبه و بارگاه امير المؤمنين (عليه‏السلام) آخرين كلام خويش را زده و مى‏فرمايد:

«يا على! من براى ادامه تحصيل به محضر شما شرفياب شده‏ام، ولى نمى‏دانم چه روشى پيش گيرم... از شما مى‏خواهم كه در آنچه صلاح است، مرا را راهنمايى كنيد.»

چند روزى نمى‏گذرد كه نصر و يارى الهى به دست مولاى متقيان (عليه‏السلام) به سوى استاد مى‏آيد؛ شخصيت وارسته‏اى چون حاج ميرزا آقا قاضى (قدس‏سره) به سراغ وى آمده و خطاب به او اينگونه مى‏گويد: «كسى كه به قصد تحصيل به نجف مى‏آيد، خوب است علاوه بر تحصيل، از فكر تهذيب خود غافل نماند.»

كيمياى وجود مرحوم قاضى، روح و روان استاد را دگرگون كرده و برنامه‏اى روشن و نورانى براى آينده او ترسيم مى‏كند. از آن روز كتابى ديگر از زندگى استاد فرزانه باز مى‏شود كه صفحه آغازين آن با اين جمله شروع مى‏گردد:

علم نبوَد غير «علم عاشقى»

ما بقى تلبيس ابليس شقى‏

طلوع عشق و انديشه

مفسر فرزانه، مدت يازده سال در كنار مرقد نورانى اميرالمؤمنين (عليه‏السلام) كسب علم كرد، و فقه، اصول، فلسفه، رياضيات، رجال را از محضر اساتيدى والا مقام فرا گرفت. بزرگانى چون: آيت الله نائينى، سيد ابوالحسن اصفهانى، سيد حسين بادكوبه‏اى، سيد ابوالقاسم خوانسارى، حجت، حاج ميرزا على ايروانى و ميرزا على اصغر ملكى. سرسلسله اساتيد ايشان مرحوم قاضى است. شخصيتى كه«سيد محمد حسين» را«علامه» كرد و جام وجود اين انسان پاك را جرعه‏هاى حيات ابدى و معنويت جاودانه بخشيد. علامه پيرامون استاد خود، قاضى، چنين مى‏فرمايد:

«ما هر چه داريم... از مرحوم قاضى داريم. چه آنچه را كه در حال حياتش از او تعليم گرفتيم و از محضرش استفاده كرديم و چه طريقى كه خودمان داريم، از مرحوم قاضى گرفته‏ايم.»

پس از سال‏ها اندوختن معارف ناب، در سال 1314 ش، مجبور به بازگشت به زادگاه خويش شد و كار تدريس و تحقيق ايشان آغاز گرديد و اولين غنچه‏هاى «الميزان» با نمودى در «بحار الانوار» بر شاخسار علامه روييد.

دوران ده ساله اقامت علامه در تبريز، همراه با تدريس و تأليف سپرى شد، تا اين كه «فيض روح القدس» بار ديگر مدد فرمود و با آمدن آيه شريفه 44 سوره كهف، در استخاره، علامه راهى قم گرديد كه «در آنجا، يارى به خداى حق تعلق دارد. اوست بهترين پاداش و بهترين فرجام.»

تفسير و فلسفه درس‏هايى بود كه - بر اساس احساس وظيفه علامه - شروع شد و تعجب بسيارى را برانگيخت؛ چرا كه تدريس تفسير دانشى به دور از تحقيق تلقى مى‏شد، اما پشتكار و اخلاص علامه كار را بدان‏جا رساند كه «الميزان» حاصل سال‏هاى تلاش و تدريس گرديد. تشكيل جلسات عمومى و خصوصى اين عالم فرهيخته و حضور شاگردان انديشمندى چون آيت الله مطهرى، باعث نقد و بررسى فلسفه‏هاى غربى - مخصوصاً، ماترياليسم ديالكتيك - گرديد و آثار بركات جاودانه‏اى در تدوين كتب فلسفى به همراه خود آورد. هر روز كه سپرى مى‏شد، ابعاد علمى و چهره چشمگير علامه بيشتر از گذشته نمايان مى‏شد. اين عظمت بدان‏جا انجاميد كه دولت آمريكا، توسط شاه ايران، از علامه دعوت رسمى كرد تا در دانشگاه‏هاى آن كشور «فلسفه شرقى» را تدريس نمايد! روح بلند و بينش كم نظير علامه دست رد به آن همه اصرار زد. او زندگى محقرانه در قم و جلسات درس با طلاب و تربيت شاگردانى فاضل را بر تمامى ظواهر فريبا ترجيح مى‏داد.

يادگارهاى ماندگار

«انبوه دانش» و «كيمياى ايمانِ» علامه آثارى گرانبها و جاودانه بسان مشعلى فروزان فرا راه دانش پژوهان آفريد. كتاب‏هايى چون:

1- تفسير الميزان

2- بداية الحكمة

3- نهاية الحكمة

4- اصول فلسفه و روش رئاليسم

5- حاشيه بر كفايه

6- شيعه در اسلام

7- مجموعه مذاكرات با پروفسور هانرى كربن

8- خلاصه تعاليم اسلام

9- روابط اجتماعى در اسلام

10- حاشيه بر اسفار و...

شاگردان

شاگردان علامه، ده‏ها نفر از بزرگان و فرهيختگان كنونى در حوزه‏هاى علميه مى‏باشند كه به تنى چند از آنان اشاره مى‏شود. حضرات آيات و حجج اسلام:

1- شهيد مرتضى مطهرى

2- شهيد سيد محمد حسينى بهشتى

3- امام موسى صدر

4- ناصر مكارم شيرازى

5- شهيد محمد مفتح

6- شيخ عباس ايزدى

7- سيد عبد الكريم موسوى اردبيلى

8- عزالدين زنجانى

9- محمد تقى مصباح يزدى

10- ابراهيم امينى

11- يحيى انصارى

12- سيد جلال الدين آشتيانى

13- سيد محمد باقر ابطحى

14- سيد محمد على ابطحى

15- سيد محمد حسين كاله زارى

16- حسين نورى همدانى

17- حسن حسن زاده آملى

18- سيد مهدى روحانى

19- على احمدى ميانجى

20- عبد الله جوادى آملى و....

جلوه‏هاى جاودانه

علامه طباطبايى، اين عالم سترگ و تابناك، چهره‏اى الهى بود كه به دو بال قرآن و عترت پرواز كرد. به بلنداى جاودانگى و ابديت رسيد و براى هميشه اسطوره‏اى شكوهمند گرديد. در اين فرصت، برآنيم تا گوشه هايى از زندگى سراسر روشن او را ياد آور شويم:

الف. ارادت به اهل بيت (عليهم‏السلام)

استاد محمد تقى مصباح يزدى درباره اين خصوصيت ايشان مى‏فرمايد: «فعاليت‏هاى شبانه روزى علمى، او را از توسل و عرض ادب به پيشگاه مقام رسالت و ولايت باز نمى‏داشت. ايشان موفقيت خويش را مرهون همين توسلات مى‏دانست و كوچكترين سوء ادب و كژ انديشى را نسبت به اين دودمان پاك و مكتب پر افتخار تشيع قابل چشم پوشى نمى‏دانست... .»

ب - شرح صدر علامه

آيت الله ابراهيم امينى،پيرامون خصوصيات اخلاقى آن عالم فرزانه چنين نوشته است: «علامه انسانى وارسته، مهذب، خوش اخلاق، مهربان، عفيف، متواضع، مخلص، بى هوا و هوس، صبور، بردبار، شيرين و خوش مجلس بود. من حدود سى سال با استاد حشر و نشر داشتم... به ياد ندارم كه در طول اين مدت حتى يك بار عصبانى شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند يا كوچكترين سخن تندى يا توهين‏آميزى را بر زبان جارى سازد. خيلى آرام و متين درس مى‏گفت و هيچ گاه داد و فرياد نمى‏كرد، خيلى زود با افراد انس مى‏گرفت و صميمى مى‏شد. استاد بزرگوار بسيار مؤدب بود. به سخنان ديگران خوب گوش مى‏داد. سخن كسى را قطع نمى‏كرد و اگر سخن حقى را مى‏شنيد، تصديق مى‏كرد. از مباحث جدلى گريزان بود، ولى به سؤال‏ها، بدون خودنمايى پاسخ مى‏داد.»

يكى از شخصيت‏هاى ماركسيست كه توسط علامه مسلمان گرديده، شخصيت علامه را اينگونه باز گو مى‏كند: «آقاى طباطبايى مرا موحد كرد. هشت ساعت، ما با هم بحث كرديم. يك كومونيست را الهى و يك ماركسيست را موحد كرد. او حرف توهين‏آميز هر كافرى را مى‏شنيد و نمى‏رنجيد و پرخاش نمى‏كرد.»

ج)آيينه اخلاص

استاد جعفر سبحانى روحيات علامه را چنين توصيف مى‏كند: «ما با اين‏كه با ايشان انس بيشترى داشتيم، يك بار هم به خاطر نداريم كه مطلبى را به عنوان تظاهر به علم يادآور شود، يا سخن را سؤال نشده از پيش خود، مطرح كند.»

آيت الله جوادى آملى مى‏فرمايد: «اخلاق ايشان اخلاقى قرآنى بود؛ گويا اخلاقش «قرآن» بود. هر آيه‏اى كه خداوند در قرآن نصب العين انسان كامل مى‏داند، ما در حد انسانى كه بتواند مبين و مفسر قرآن باشد، در اين مرد بزرگ مى‏يافتيم. مجلس ايشان، مجلس ادب اسلامى و خلق الهى بود وترك اولى در ايشان كمتر اتفاق مى‏افتاد. نام كسى را به بدى نمى‏برد. بد كسى را نمى‏خواست و سعى مى‏كرد خير و سعادت همگان را مسألت كند.»

ه- اخلاق علامه در منزل‏

دختر استاد درباره ايشان مى‏گويد: اخلاق و رفتار ايشان در منزل« محمدى» بود. هرگز عصبانى نمى‏شدند و هيچ وقت صداى بلند ايشان را در حرف زدن نشنيديم. در عين ملايمت، بسيار قاطع و استوار بودند. مقيد به نماز اول وقت، بيدارى شب‏هاى ماه رمضان، قرائت قرآن با صداى بلند و نظم در كارها بودند... مى‏گفتند: شخصيت را بايد خدا بدهد و با چيزهاى دنيوى هرگز انسان شخصيت كسب نمى‏كند... رفتارشان با مادرم بسيار احترام‏آميز و دوستانه بود. هميشه طورى رفتار مى‏كردند كه گويى مشتاق ديدار مادرم هستند. ما هرگز بگو مگو و اختلافى بين آن دو نديديم... درباره مادرم مى‏فرمود: «اين زن بود كه مرا به اين جا رساند. او شريك من بوده است و هر چه كتاب نوشته‏ام، نصفش مال اين خانم است.»

و - همراه با امام(ره)، همگام با انقلاب‏

دختر ايشان اين رابطه را اين‏گونه توصيف مى‏كند كه: رابطه دوستانه آن دو بزرگوار از قديم برقرار و علامه نسبت به حضرت امام احترام قائل بود. نسبت به انقلاب نظر مساعد داشت و از مسائل سياسى با اطلاع بود. وى نسبت به اوضاع جامعه بسيار ناراضى و از شاه و رژيم او منزجر بود... .

إرجعى الى ربك

... سر انجام پس از 81 سال و 18 روز عمر پر بركت و زندگى پر تلاش، روح پاك و الهى آن حكيم عارف و مفسر وارسته به ديار قدسى و ملكوت رهسپار شد. حضرت امام خمينى (قدس‏سره) ضمن اظهار هم‏دردى، با برپايى مجلس ختم براى مرحوم علامه، اين ضايعه اسفناك را تسليت گفتند و در پى آن، ديگر مراجع و شخصيت‏هاى علمى، مذهبى و اجتماعى چون آيت الله العظمى گلپايگانى، آيت الله خامنه‏اى و جامعه مدرسين حوزه‏هاى علميه قم و شاگردان و ارادتمندان اين چشمه فياض الهى و ديگر اقشار مردم، ياد و خاطره آن اسوه جاودانه و مرد الهى را گرامى داشتند.

رحمت الهى و درجات خداوندى نصيب هميشه او باد.

تلخيص از «گلشن ابرار»